

گاهنامه هنر و مبارزه

20 آوریل 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>

Comprendre la guerre en Libye (1/3)

برای درک جنگ در لیبی (1/3) نوشته میشل کولن

par Michel Collon

Mondialisation.ca, Le 8 avril 2011

ترجمه از فرانسه به فارسی توسط حمید محوی

برای درک جنگ در لیبی (بخش 1)

تعداد بی شماری از شما در رابطه با جنگ در لیبی عکس العمل نشان دادید و پرسش هایی فرستادید. میشل کولن تا کنون چندین کتاب درباره استراتژی نظامی ایالات متحده و «رسانه-دروغ» در منازعات پیشین منتشر کرده است، و در این جا نیز در تحلیلی کلی از جنگ در لیبی به تمام این پرسش ها پاسخ می گوید.

Investig'Action توجه شما را به اهمیت این متن جلب می کند.

- بخش 1 : پرسش هایی که باید در هر جنگی مطرح کنیم
- بخش 2 : اهداف واقعی ایالات متحده آمریکا فراتر از نفت است
- بخش 3 : راه های عکس العمل



پرسش هایی که باید در هر جنگی مطرح کنیم

پرسش هایی که باید 27 بار مطرح کنیم. از سال 1945 ایالات متحده 27 کشور را بمباران کرده، و هر بار به ما گفته اند که این عملیات جنگی «عادلانه» و «بشر دوستانه» است. و علاوه بر این، هر بار پس از هر جنگی وقتی که دیگر کار از کار گذشته، آشکار می شود که حقیقت چیز دیگری بوده است. امروز، به ما می گویند که این جنگ با جنگ های پیشین تفاوت دارد. ولی همین حرف را دفعه پیش هم گفته بودند و دفعه پیش تر هم همین داستان ها را تعریف می کردند. با توجه به چنین گذشته ای، آیا وقت آن نرسیده است که پرسش هایی را که باید در هر جنگی مطرح کنیم به روی کاغذ بریزیم تا از این پس دیگر گول چنین حرفهایی را نخوریم؟

برای جنگ، همیشه پول هست ؟

در قدرتمندترین کشور جهان، چهل و پنج میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می کنند. در ایالات متحده، مدرسه و خدمات عمومی دچار فروپاشی شده، زیرا که دولت «پول ندارد». در اروپا نیز اوضاع به همین شکل است و برای بازنشسته ها یا برای ایجاد کار «پول ندارند».

ولی وقتی که طمع بانک داران به بحران مالی می انجامد، در این مورد، ظرف چند روز، فوراً برای نجات آنها چندین میلیارد پیدا می کنند. این آن چیزی است که در سال گذشته به

همین بانک داران ایالات متحده آمریکا اجازه داد که 140 میلیارد دلار پاداش و فوق العاده به سهام دارانشان و به همین ترتیب به سوداگران عملیات بورس بپردازند.

برای جنگ نیز، چنان که می بینیم به راحتی میلیاردها دلار بودجه اختصاص می دهند. در نتیجه، با مالیاتی که مردم می پردازند این سلاح های ویرانگر را به کار می اندازند. آیا عاقلانه است که صدها هزار یورو را در یک موشک آتش بزنیم یا پنجاه هزار یورو در ساعت برای یک ناو هواپیمابر خرج کنیم؟ مگر این که جنگ برای برخی نوید بخش معاملات پر درآمدی باشد؟

در این مدت، در هر پنج ثانیه یک کودک از فرط گرسنگی می میرد و با وجود تمام نویدها و قول و قرارها تعداد فقیران در سر تا سر جهان پیوسته افزایش می یابد.

چه تفاوتی بین

یک نفر از اهالی لیبی،

و یک نفر از اهالی بحرین

و یا یک نفر از اهالی فلسطین وجود دارد؟

رؤسای جمهور، وزیر و فرماندهان نظامی رسماً قسم یاد می کنند که می خواهند جان مردم لیبی را نجات دهند. ولی، هم زمان، سلطان بحرین به یاری دو هزار سرباز عربستان سعودی که از جانب آمریکا هدایت شده اند، تظاهرات صلح آمیز و غیر مسلحانه مردم بحرین را به خون می کشد! و از سوی دیگر در یمن، سربازان دیکتاتور صالح، متحد ایالات متحده آمریکا، 52 نفر از تظاهر کنندگان را به تیربار می بندد. ولی هیچ کس به چنین رویدادهایی اعتراضی نداشته است، با این وجود وزیر جنگ ایالات متحده آمریکا، رابرت گیتس اعلام کرده است که « فکر نمی کنم مداخله در امور داخلی یمن جزء وظایف من باشد» (1)

چرا این همه نابرابری در داوری صورت می پذیرد؟ آیا داوری تناقض آمیز به این علت بوده است که صالح با فرمانبرداری کامل پنجمین ناوگان ایالات متحده را می پذیرد و به هر دستوری که واشینگتن برای او صادر می کند آری می گوید؟ آیا داوری ناموزون به این علت بوده است که رژیم بربر عربستان سعودی با شرکت های نفتی چند ملیتی هم بایی دارد؟ آیا تفکیک خاصی بین «دیکتاتور خوب» و «دیکتاتور بد» وجود دارد؟

چگونه ایالات متحده و فرانسه می توانند مدعی روی کرد بشردوستانه باشند؟ وقتی اسرائیل دو هزار غیر نظامی را در غزه بمباران می کند. آیا چنین موردی منجر به قطعنامه شورای امنیت و اعلام «منطقه ممنوعه پرواز» شد؟ نه، آیا مجازات خاصی را در نظر گرفتند؟ نه. ولی کاملاً بر عکس از این هم بدتر شد و ژاویر زولانا، که در آن زمان مسئول امور خارجه اتحادیه اروپا بود، به اورشلیم اعلام کرد: «اسرائیل بی آن که عضو رسمی اتحادیه اروپا باشد، یکی از اعضای اتحادیه اروپا است. اسرائیل جزء تمام برنامه های پژوهشی و فنی» در 27 کشور اروپایی است. و اضافه می کند: «هیچ کشوری خارج از قاره اروپا چنین رابطه ای با اتحادیه اروپا ندارد.» روی این نکته، سولانا حقیقت را می گوید: اروپا و سازندگان اسلحه روابط تنگاتنگی با اسرائیل در تولید پهپاد، موشک و دیگر سلاح هایی دارند که در غزه مرگ می آفریند.

به یاد آریم که اسرائیل هفتصد هزار فلسطینی را در سال 1948 از دهکده هایشان بیرون کرد، و هنوز که هنوز است از قبول حقوق آنها سر پیچی کرده و علیه آنها به جنایت جنگی دست می زند. در شرایط اشغالی، 20 درصد از مردم فلسطین در حال حاضر در زندان اسرائیل به سر می برند. زنان باردار را به تخت می بندند و پس از وضع حمل، دوباره آنها را با کودکانشان به زندان باز می گردانند! ولی چنین جنایاتی با هم بایی ایالات متحده و اتحادیه اروپا صورت می گیرد.

زندگی یک فلسطینی یا یک بحرینی معادل زندگی یک لیبیایی نیست؟ آیا «عرب خوب» و «عرب بد» وجود دارد؟

برای آنهایی که هنوز به جنگ بشر دوستانه باور دارند...

در گفتگوی تلویزیونی با لویی میشل، وزیر سابق امور خارجه بلژیک و کمیسر اروپایی برای همکاری و گسترش، از صمیم قلب قسم یاد می کرد که این جنگ آزمونی برای «وجدان آگاه اروپا» خواهد بود. ایزابل دوران رهبر سبزهای بلژیک و اروپا نیز از او پشتیبانی کرد. و به همین ترتیب اکولوژیست های «صلح و عشق» (پیس اند لاو) نیز با آنها راهی جنگ شدند!

مشکل این جا است که هر بار با ما از جنگ بشر دوستانه حرف می زنند، و هربار نیز این «چیپی ها» مانند ایزابل دوران در این دام می افتند. آیا بهتر نیست که ما واقعا افکار رهبران ایالات متحده را بخوانیم، به جای این که تنها در تلویزیون به حرف هایشان گوش دهیم؟

به عنوان مثال، در بارهٔ بمباران عراق به حرف های آلن گرینسپین گوش کنیم که مدت زیادی مدیریت بانک مرکزی ایالات متحدهٔ آمریکا را به عهده داشت. او در خاطراتش می نویسد : «متأسفم، از آن چه که همه می دانند و از دیدگاه سیاسی نیز صحیح نیست : جنگ عراق کاملاً به خاطر نفت بود» (2). و اضافه می کند : «کارمندان رسمی کاخ سفید به من جواب دادند : متأسفانه، ما نمی توانیم دربارهٔ نفت حرف بزنیم.» (3)

در مورد بمباران یوگوسلاوی، جان نوریس، مدیر شرکت «استروب تالبوت» و در آن دوران معاون وزیر امور خارجهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا و مأموریت بالکان را به عهده داشت. نوریس در خاطراتش می نویسد : «آن چه بیش از همه جنگ ناتو را توضیح می دهد، مقاومت یوگوسلاوی در برابر تمایلات عظیم اصلاحی در جهان سیاست و اقتصاد بود (منظور او این است که یوگوسلاوی نمی خواست سوسیالیسم را رها کند)، و چنین امری وظیفهٔ ما در رابطه با آلبانی های کوزوو نبود.» (4)

در مورد بمباران افغانستان، نظریات وزیر قدیمی امور خارجهٔ ایالات متحده، هنری کیسینجر را نیز باید بشنویم : «تمایلاتی هست که از جانب چین و ژاپن پشتیبانی می شود و عبارت است از ایجاد منطقهٔ آزاد داد و ستد در آسیا. یک بخش آسیایی تهدید آمیز متشکل از پر جمعیت ترین ملت ها با منابع عظیم و برخی از مهمترین کشورهای صنعتی با منافع ملی آمریکا هم خوانی ندارد. به همین علت، آمریکا باید در آسیا حضور داشته باشد...» (5)

این موضوع استراتژی زیبیگنیو برژنسکی را تأیید می کند که در زمان کارتر مدیریت سیاست خارجی را به عهده داشت و الهام بخش او باما نیز هست : «اروآسیا (اروپا + آسیا) صفحهٔ شطرنجی است که روی آن مبارزه برای اولویت های کلی جریان می یابد. (...) نحوه ای که ایالات متحده اروپا را مدیریت خواهد کرد از اهمیت حیاتی برخوردار خواهد بود. بزرگترین قاره در سطح جهان محور جغرافیای سیاسی است. هر قدرتی که آن را تحت تسلط داشته باشد، در عین حال دو منطقه از سه منطقه از پیشرفته ترین و تولید کننده ترین مناطق جهان را زیر کنترل خود خواهد داشت، یعنی 75 درصد از جمعیت جهان، بزرگترین بخش ثروت فیزیکی در اشکال تولیدی یا منابع مواد اولیه که تقریباً 60 درصد تمام مواد اولیه در جهان را تشکیل می دهد.» (6)

های پیشین نیاموخته ایم؟ آیا هیچ درسی از «رسانه دروغ» بشر دوستانه در جنگ

وقتی اوباما خودش به آن اعتراف دارد، شما آن را باور نمی کنید؟



28 مارس 2011، اوباما جنگ علیه لیبی را چنین توجیه کرده است: «با آگاهی به خطرات و هزینه اقدام نظامی، طبیعتاً ما تمایلی در به کار بردن زور برای حل مسائل و مشکلات متعدد جهان نداریم. ولی وقتی که منافع و ارزش های ما در بین باشد، ما موظف هستیم که به آن پاسخ بگوییم. با توجه به هزینه و خطرات چنین مداخلاتی، ما در هر موردی، باید منافع خودمان را در رابطه با ضروریات حرکت مداخله گرانه ارزیابی کنیم. در ممانعت از قذافی برای در هم شکستن آن چه که علیه او بسیج شده، آمریکا منافع راه بردی مهمی دارد.»

آیا به اندازه کافی روشن نیست؟ با این وجود برخی می گویند: «بله، درست است، ایالات متحده اگر منافع ایالات متحده آمریکا ایجاب نکند دست به اقدام نخواهد زد. ولی اگر در همه جا نمی تواند مداخله کند، دست کم این مردم را نجات خواهد داد.»

ولی این ارزیابی اشتباه است. ما نشان می دهیم که تنها از منافع دفاع می کنند و نه ارزش ها. پیش از همه باید دانست که قربانیان ایالات متحده بیش از آن چه بوده، همیشه بیشتر است (در عراق یک میلیون قربانی مستقیم و غیر مستقیم!). علاوه بر این، مداخله در لیبی، مقدمه ای است بر مداخلات دیگر...

چه کسی مذاکره را رد کرد؟

ولی، به محض این که شما مناسبت چنین جنگی را علیه لیبی زیر علامت سؤال می برید، فوراً شما را متهم می کنند که: «پس شما نمی خواهید مردم لیبی را از قتل عام نجات دهید؟»

ولی چنین پرسش صحیح نیست و به درستی مطرح نشده است. فرض کنیم که تمام چیزهایی که برای ما تعریف می کنند واقعا به همین شکلی که می گویند به وقوع پیوسته باشد. در این صورت، پیش از همه باید پرسید آیا قتل عام را با قتل دیگری متوقف می کنند؟ می دانیم که ارتش های ما طی بمباران، شمار زیادی از غیر نظامیان بی گناه را به

هلاکت می رساند. حتی اگر، مانند هر جنگ دیگری، فرماندهان نظامی به ما قول بدهند که این بار جنگ واقعا پاک خواهد بود، ولی ما به این تبلیغات عادت داریم.

دوم این که، راهی وجود داشت که به شکل مؤثری می توانست فوراً امنیت جانی مردم را تضمین کند. تمام کشورهای آمریکای لاتین پیشنهاد کردند که یک هیئت میانجی گر به ریاست لولا (لودیس ایناسیو لولا داسیلوا، رئیس جمهور سابق برزیل) به لیبی بفرستند. اتحادیه عرب و اتحادیه آفریقا نیز از آن پشتیبانی کردند و خود قذافی هم با این پیشنهاد موافقت کرد (با پیشنهاد گسیل دیدبان بین المللی برای نظارت بر آتش بس).

ولی شورشیان لیبی و دولت های غربی این راه حل میانجی گرانه را رد کردند. چرا؟ و دلیل می آورند که «قذافی حسن نیت ندارد». شاید. ولی آیا شورشیان لیبی و کشورهایی که از آنها پشتیبانی می کنند همیشه حسن نیت داشته اند؟

در این مورد، بد نیست به چند مورد تاریخی در جنگ های پیشین که امکان آتش بس وجود داشته، رفتار و عکس العمل ایالات متحده آمریکا را در رابطه با هر یک از فرصت ها یادآور شویم:

در سال 1991، وقتی بوش پدر به بهانه اشغال کویت توسط عراق، به عراق حمله کرد. در آن دوران صدام حسین پیشنهاد کرد که به ازای عقب نشینی اسرائیل از مناطق فلسطینی که به شکل غیر قانونی به اشغال خود درآورده، نیروهایش را باز پس خواهد کشید. ولی ایالات متحده و کشورهای اروپایی شش پیشنهاد مذاکره با او را رد کردند. (7)

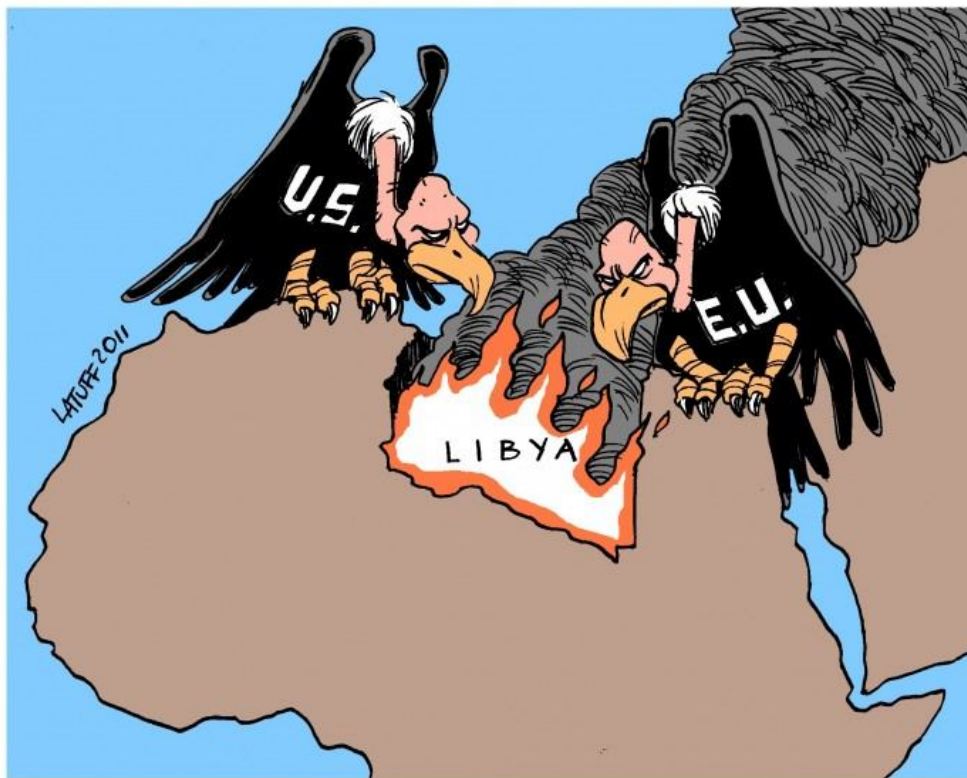
در سال 1999، وقتی کلینتون یوگوسلاوی را بمباران کرد، میلوسویچ شرایطی را که در رامبویه تحمیل کرده بودند، پذیرفت، ولی ایالات متحده و ناتو عمداً یک شرط غیر قابل قبول اضافه کردند، یعنی اشغال کامل صربیه. (8)

در سال 2001، وقتی بوش پسر به افغانستان حمله کرد، طالبانی ها پیشنهاد کردند که در صورتی که مدارک کافی دارند آنها بن لادن را به دادگاه بین المللی تحویل خواهند داد، ولی بوش حاضر به مذاکره نشد.

در سال 2003 وقتی بوش به بهانه سلاح های کشتار جمعی به عراق حمله کرد، صدام حسین پیشنهاد کرد که یک هیئت بازرسی بفرستند، ولی بوش نپذیرفت، زیرا می دانست که بازرسان چیزی در آن جا پیدا نخواهند کرد. این موضوع در رابطه با افشای گزارشی از گردهم آیی بین دولت بریتانیا و مدیران سرویس های اطلاعاتی بریتانیا در ژوئیه 2002 نیز تأیید شد: «مقامات بریتانیایی می خواستند اخطار نهایی به شکلی نوشته شود که برای صدام حسین قابل قبول نباشد و آن را در جا رد کند. ولی مطمئناً نبودند که چنین ترفندی به

نتیجه رسد. بر این اساس طرح «ب» را به اجرا گذاشتند : هواپیماهایی که حافظ منطقه ممنوعه پرواز بودند، چندین بمب بیشتر پرتاب می کردند و هدفشان تحریک صدام حسین بود و می خواستند او را به عکس العمل وادار کنند تا بتوانند به این بهانه بمباران های گسترده را آغاز کنند.» (9)

به این ترتیب، پیش از تأیید «ما» همیشه حقیقت را می گویم در حالی که «آنها» دروغ می گویند، و «ما» در پی راه حل صلح آمیز هستیم، در حالی که «آنها» خواهان سازش نیستند، باید محتاط باشیم... دیر یا زود، مردم به حقیقت پی می برند و باز هم پی می برند که یک بار دیگر بازیچه دست رسانه - دروغ شده اند، ولی دیگر خیلی دیر شده و قربانیان را به زندگی باز نمی گرداند.



آیا لیبی مانند تونس و مصر است؟

در مصاحبه بسیار جالبی که چند روز پیش «انوستیگ- آکسیون» (10) منتشر کرد، محمد حسن سؤال خوبی مطرح کرد : «لیبی : شورش مردمی، جنگ داخلی یا تجاوز نظامی؟». با روشنگری هایی که اخیراً در این زمینه انجام گرفته، در مقام پاسخ می توانیم بگوییم : در واقع، هر سه تا باهم. شورش خود بخودی که فوراً برای جنگ داخلی مصادره شد (که از پیش آماده کرده بودند)، و تمام این واقعه نیز به عنوان بهانه برای مداخله نظامی مورد بهره برداری قرار گرفت. که، این آخری نیز (مداخله نظامی) از پیش برنامه ریزی شده بود). باید دانست که هیچ واقعه ای در جهان سیاست اتفاقی نیست. توضیح می دهم...

در تونس و مصر، قیام مردمی اندک اندک ظرف چند هفته گسترش یافت و سازماندهی شد و با اتحاد، پیرامون فراخواست های روشن، به سرنگونی دیکتاتور انجامید. ولی وقتی به تحلیل حوادثی می پردازیم که خیلی سریع در بنغازی روی داد، دچار تردید می شویم.

15 فوریه، تظاهرات والدین زندانیان سیاسی در شورش سال 2006، تظاهراتی که مثل همیشه در لیبی، و مثل هر کشور عربی دیگر، شدیداً سرکوب شد. و کمتر از دو روز بعد، دوباره تظاهرات به راه افتاد، ولی این بار تظاهر کنندگان اسلحه به دست و مستقیماً برای سرنگونی رژیم قذافی به میدان آمده بودند. در دو روز، تظاهرات والدین زندانیان سیاسی به شکل کاملاً خود به خودی به جنگ داخلی تبدیل شد؟

برای درک این موضوع، باید ببینیم که پشت اصطلاح «اپوزیسیون لیبی» چه چیزی پنهان شده است. 1. اپوزیسیون دموکراتیک. 2. دیوان سالاران قذافی که از او به سوی غرب روی برگردانده اند. 3. قبایل لیبی که از تقسیم ثروت ناراضی هستند. 4. مبارزانی که دارای تمایلات اسلامی هستند.

«اپوزیسیون لیبی» از چه عناصری تشکیل شده است؟

در این در هم و بر همی، ضرورت ایجاب می کند که بدانیم با چه کسانی رو برو هستیم، و به ویژه کدام یک از گروه های شورشگر در طرح راه بردی قدرت های بزرگ شرکت دارند...

1- اپوزیسیون دموکراتیک. اعتراض علیه رژیم دیکتاتوری و فاسد قذافی، و به همین نسبت اعتراض علیه تمام رژیم های حاکم در کشورهای عربی، کاملاً قابل توجیه است. بر این اساس، این حق قانونی هر ملتی است که بخواهد رژیم دموکراتیک تری را جایگزین رژیم دیکتاتوری کند. ولی چنین فراخواست هایی تا کنون سازمان یافته و برنامه مشخصی نداشته و در خارج از کشور نیز جریان های انقلابی لیبی را می بینیم که اگر چه خیلی پراکنده به نظر می رسند ولی همه آنها با مداخله خارجی در لیبی مخالفند. به دلایل متعدد که کمی دورتر به بررسی آن خواهیم پرداخت، این عناصر دموکراتیک، امروز، زیر پرچم ایالات متحده آمریکا و فرانسه، حرفی برای گفتن ندارند.

2- دیوان سالاران رویگردان شده. در بنغازی، «دولت موقت» تشکیل شده و ریاست آن به عهده مصطفی محمد عبدالجلیل است که تا 21 فوریه وزیر دادگستری در رژیم قذافی بود. دو ماه پیش از این سازمان عفو بین الملل او را در فهرست مخوف ترین مسئولان نقض حقوق بشر در آفریقای شمالی وارد کرده بود. مبنی بر گزارشات دولت بلغارستان،

همین فرد مسئول شکنجه پرستاران بلغاری و پزشک فلسطینی بوده که مدتها در زندان رژیم لیبی محبوس نگهداشته شده بودند. یک مرد سیاسی قدرتمند دیگر به نام ژنرال عبدالفتاح یونس در این اپوزیسیون دیده می شود که وزیر سابق قذافی و پیش از آن ریاست پلیس سیاسی را به عهده داشت. با این حساب ارزیابی ماسیمو انترووین، نماینده سازمان امنیت و همکاری اروپا در مبارزه علیه نژاد پرستی، خارجی ستیزی و تبعیض را بهتر می فهمیم : «این شخصیت ها، دموکرات های صادقی که در گفتمان اوباما می شنویم نیستند، بلکه از ابزارهای مخوف رژیم لیبی هستند که از فرصتی که پیش آمده می خواهند استفاده کنند و با سرنگون ساختن قذافی، خودشان جای او را بگیرند.» (1)

3- قبایل ناراضی. به همان شکلی که محمد حسن توضیح داده، ساختار لیبی از قبایل مختلف تشکیل شده است. طی دوران استعمار، در رژیم شاه ادريس، قبایل شرقی حاکمیت داشتند و از ثروت نفتی بهره مند می شدند. پس از انقلاب 1969، قذافی به قبایل غربی تکیه کرد و از این پس قبایل شرقی در وضعیت نازل تری قرار گرفتند. چنین وضعیتی موجب تأسف است، زیرا یک رژیم دموکراتیک باید با تبعیض در تمام مناطق مبارزه کند. در عین حال باید بپرسیم که آیا قدرت های قدیمی استعماری موجب تشویق این ناراضیاتی قبیله ای و تجزیه کشور بوده و یا نبوده اند. برای نخستین بار هم نیست. امروز، فرانسه و ایالات متحده آمریکا با پشتیبانی از قبایل شرقی می خواهند کنترل کشور را به دست گیرند. همه این ضرب المثل قدیمی استعمارگران را می دانند :

اختلاف بیانداز و حکومت کن.

4. عناصر القاعده. پرونده های وکیلکس اخطار کرده است که شرق لیبی به نسبت، نخستین صادر کننده مبارز و شهید به عراق بوده است. گزارشات پنتاگون «سناریوی هشدار دهنده ای» را در رابطه با شورشیان لیبی در بنغازی و درنه ترسیم می کند. درنه، شهری با جمعیتی کمتر از 80000 نفر، نخستین صادر کننده جهاد طلب در عراق بوده است. به همین گونه، ونسان کنیسترارور رئیس سابق سیا در لیبی به شمار زیادی از افراطی های اسلامی بین شورشیان اشاره می کند که «می توانند مشکل ایجاد کنند» و «به احتمال خیلی زیاد افرادی که بیش از همه خطرناک هستند، در صورتی که قذافی سقوط کند، می توانند تأثیرگذار باشند.» (1)

البته این مطالب وقتی نوشته شده که قذافی هنوز جزء دوستان تلقی می شده است.

ولی با این وجود، چنین گزارشاتی گواه بر نبود هر گونه قانونمندی نزد رئیس ایالات متحده و هم پیمانانش است. وقتی قذافی شورش اسلام گرایان را در بنغازی به سال 2006 سرکوب کرد، به یاری غربی ها از عهده کار برآمد. یک بار علیه مبارزان بن لادن و

یک بار هم راه با آنان. باید بدانیم در کدام سو هستیم. بین اپوزیسیون های مختلف کدام یک برنده خواهد شد؟ آیا هدف از مداخله نظامی واشینگتن، پاریس و لندن نیز همین بوده است که «خوب ها» برنده شوند؟ البته خوب از دیدگاه آنها. بعدها، از «تهدید اسلام» استفاده خواهند کرد تا برای دراز مدت مستقر شوند.

در هر صورت، یک موضوع کاملاً روشن است: سناریوی لیبی با تونس و مصر متفاوت است. در آن جا «مردم علیه یک مستبد متحد شدند» ولی در این جا با یک جنگ داخلی روبرو هستیم که قذافی، با توجه به چیدمان قبیله ای در لیبی، از حمایت بخشی از مردم برخوردار است. و در این جنگ داخلی، نقش سرویس های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا و فرانسه دیگر برای هیچ کس جزء اسرار نیست...

نقش سرویس های اطلاعاتی کدام بوده است؟

در حقیقت، جریان لیبی در فوریه 2011 در بنغازی شروع نشد، بلکه در 21 اکتبر 2010 در پاریس طرح ریزی شد. بر اساس گزارشات روزنامه نگار ایتالیایی فرانکو بچی (در روزنامه لیبرو 24 مارس)، در چنین روزی بود که سرویس های اطلاعاتی فرانسه شورش بنغازی را مهیا کردند. سرویس های اطلاعاتی فرانسه نوری مسماری، رئیس تشریفات قذافی را خریداری کردند (و چه بسا که معامله پیش از این ها صورت گرفته باشد) که تقریباً دست راست او بود. تنها فردی که بی آن که در بزند وارد محل سکونت رهبر لیبی می شد. او برای یک عمل جراحی با تمام خانواده اش به پاریس آمده بود، مسماری اگر چه با هیچ پزشکی ملاقات نکرد، ولی فرصت این را داشت که با چند کارمند سرویس اطلاعاتی فرانسه و همکاران نزدیک سرکوزی ملاقات کند (بر اساس *web Maghreb Confidential* اعلامیه وب مغرب کنفیدانسیال).

16 نوامبر، در هتل کنکورد لافایت، هیئت نمایندگی پر جاذبه ای گردآمده بود که دو روز بعد راهی بنغازی می شد. رسماً به عنوان مسئولان وزارت کشاورزی و مدیران کارخانه های فرانسوی متخصص در غلات، فرانس اگریمر، لویی درفوس، گلنکور، کارگی و گوناگرا. ولی، به گفته سرویس های ایتالیایی، چند نظامی نیز به عنوان نمایندگان تجاری با هیئت نمایندگان هم راه شده بودند، که قرار بود در بنغازی با عبدالله قحانی ملاقات کنند، یعنی سرهنگی که مسمری به عنوان فردی که حاضر به هم کاری خواهد شد، معرفی کرده بود.

در واسط دسامبر، قذافی، مشکوک، یک مأمور به پاریس می فرستد که با مسماری تماس بگیرد، ولی فرانسه او را بازداشت می کند. 23 دسامبر از لیبی افراد دیگری به پاریس می آیند، و آنها همان هایی خواهند بود که شورش بنغازی را با هم بایی شبهه نظامیان

سرهنگ قحانی هدایت خواهند کرد. ومسمری نیز اسرار زیادی از دفاع لیبی در اختیار فرانسوی ها می گذارد.

از تمام این مواردی که مطرح کردیم، نتیجه می گیریم که شورش در شرق به آن شکلی که در رسانه ها برای ما تعریف کردند، چندان هم خود به خودی نبوده. و این تازه همه داستان نیست. زیرا علاوه بر فرانسه، کشورهای دیگری نیز دست اندر کار شورش بودند...

در حال حاضر چه کسی عملیات نظامی «شورای ملی لیبی» را علیه قذافی هدایت می کند؟ به گزارش الجزیره، فردی که در 14 مارس مستقیماً از ایالات متحده آمریکا آمده است. یعنی فردی که او را در روزنامه دست راستی بریتانیا «دیلی میل» یکی از دو ستاره درخشان شورش لیبی معرفی می کنند، به نام خلیفه حیفتر (یا خلیفه هیفتر) که یک سرهنگ قدیمی ارتش لیبی است. سال 1980 او یکی از فرماندهان نظامی مهم لیبی در لشکر کشی مصیبت بار به چاد بود، سپس به ایالات متحده آمریکا پناهنده شد و بیش از بیست سال در ویرجینی زندگی کرد. منبع مالی او روشن نیست، ولی با دفتر سیا فاصله چندانی نداشته (10). دنیای کوچکی است، نه؟ چگونه ممکن است، آن هم چند سال پس از حمله تروریستی «لوکربی» که به خاطر آن لیبی محکوم شد، یک نظامی رده بالای ارتش لیبی به راحتی وارد ایالات متحده آمریکا شود و بیست سال به راحتی کنار سیا زندگی کند؟ او مطمئناً باید داد و ستدی انجام داده باشد. «پی پر په آن» در کتاب «توطئه آفریقایی» ارتباطات خلیفه هیفتر با سیا و ایجاد جبهه ملی برای آزادی لیبی به کمک همین سازمان اطلاعات آمریکایی را ترسیم می کند. تنها کار این جبهه سازمان دهی «کنگره ملی» به سال 2007 در ایالات متحده بود که توسط «بنیاد ملی دموکراسی» (11) تأمین بودجه شد که به شکل سنتی واسطه سیا و سازمان هایی است که در خدمت ایالات متحده هستند.

در مارس همین امسال، به تاریخی که مشخص نشده، رئیس جمهور اوباما دستوری سری را برای سیا امضا کرده است که دست این سازمان را برای مداخله در لیبی به هدف سرنگون سازی قذافی باز می گذارد.

علاوه بر این، وال استریت ژورنال به تاریخ 31 مارس گزارش می دهد که : «مأموران سیا اعتراف کرده اند که، چند هفته است که پا به پای مأموران دیگر کشورهای غربی، در لیبی فعالیت کرده اند.»

تمام این موارد دیگر جزء اسرار نیست و مدتها است که در اینترنت منعکس شده ولی شگفت آور است که در رسانه های بزرگ هیچ حرفی درباره این موضوعات نیست. با این وجود در تاریخ نمونه های متعددی از «مبارزان آزادی» وجود دارد که به همین شکل

توسط سیا مسلح و تأمین مالی شده اند. به عنوان مثال، در سال های 80، شبهه نظامیان کنتراس توسط ریگان ایجاد شد که دولت پیشگام و مترقی نیکاراگوئه را متزلزل سازد. ولی این طور که پیداست هیچ درسی از تاریخ نیاموخته ایم. این چپ اروپایی که برای بمباران دست می زند و هورا می کشد از اینترنت استفاده نمی کند؟

آیا جای تعجب است که سرویس های ایتالیایی کارهای همکاران فرانسوی خود را لو بدهند و یا آنهایی که همکاران آمریکایی را لو می دهند؟ تنها آنهایی که افسانه دوستی بین «هم پیمانان غربی» باور دارند... درباره این موضوع حرف خواهیم زد.

پا نوشت :

A SUIVRE :

2. Les objectifs des USA vont bien au-delà du pétrole

3. Pistes pour agir

www.michelcollon.info

Dessin : Latuff

[1] *Reuters*, 22/3.

[2] *Sunday Times*, 16 septembre 2007.

[3] *Washington Post*, 17 septembre 2007.

[4] *Collision Course*, Praeger, 2005, p.xiii.

[5] *Does America need a foreign policy ?*, Simon and Schuster, 2001, p. 111.

[6] *Le Grand Echiquier*, Paris 1997, p. 59-61.

[7] Michel Collon, *Attention, médias !* Bruxelles, 1992, p. 92.

[8] Michel Collon, *Monopoly, - L'Otan à la conquête du monde*, Bruxelles 2000, page 38.

[9] Michael Smith, La véritable information des mémos de Downing Street, *Los Angeles Times*, 23 juin 2005.

10) Investig'Action

<http://www.michelcollon.info/>

[10] *McClatchy Newspapers* (USA), 27 mars.

[11] Eva Golinger, Code Chavez, CIA contre Venezuela, Liège, 2006

[Articles de Michel Collon publiés par Mondialisation.ca](#)